

## معرفی کتاب اول، خاطرات زندان

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnetse

تاکنون کتاب‌های زیادی درباره خاطرات زندانیان سیاسی، از زندان‌های جمهوری اسلامی و رفتارهای غیرانسانی و وحشیانه‌ای که با آن‌ها داشته‌اند، خوانده‌ایم و هر کدام از این کتاب‌ها گوشه‌هایی از جنایات هولناکی که در سیاه‌چال‌های مخوف جمهوری اسلامی، بر زندانیان سیاسی رفته است را بازگو می‌کند. اما کتاب اول، خاطرات زندان تحت عنوان «کابوس بلند تیز دندان»، با ویراستاری روان، شیوا، تیز و عمیق نویسنده و محقق عزیزمان بهروز شیدا، توسط نشر باران در سوئد منتشر شده است، به دلیل خاطرات و تجارب مختلف زندانیان سیاسی، متنوع‌تر و خواندنی‌تر و در عین حال دردناک‌تر و دل‌خراش‌تر است.

جوانانی که باید بهترین دوران زندگی خود را با تحصیل، تفریح، شادی و عشق سپری می‌کردند، در دام جانیانی اسیر شدند که هیچ بویی از انسانیت نبرده‌اند. در سیستمی که شکنجه دادن، شکستن حرمت انسان‌ها و نابودی فیزیکی مخالفان آموزش داده می‌شود و تخریب و نابودی و آفریدن رعب و وحشت و کشتن کسب و کار دایمی آنان شده است. این جنایت‌کاران و شکنجه‌گران با آموزش‌های اسلامی جهاد و جنایت، هر کسی که عاشق انسان و انسانیت و آزادی و برابری و شادی است، بی‌رحمانه نابود کردند و هنوز هم زندان‌های جمهوری اسلامی، پر از زندانیانی است که در مقابل شکنجه‌گران و پیام‌آوران مرگ با قامتی راست و سرافراز ایستادگی می‌کنند.

اما کم نیستند زنان و مردانانی آزادی‌خواهی که مقاومت‌شان در مقابل شکنجه‌گران جمهوری اسلامی، زبان زد عام و خاص است. این بخش از زندانیان سیاسی، در مقابل زور و ستم و شکنجه‌های جان‌کاه و طاقت‌فرسای خالقان جهل و جنایت ایستادند و قهرمانانه در راه آرمان‌های انسانی خود جان باختند. بخش دیگری از زندانیان سیاسی، پس از پایان محکومیت‌شان آزاد شدند؛ امروز شاهدان و شاکیان جنایت‌های جمهوری اسلامی در نزد افکار عمومی مردم ایران و جهان هستند و برای سرنگونی این رژیم قرون وسطایی و برای برپایی یک جامعه آزاد، برابر و انسانی مبارزه می‌کنند.

در سخن‌ناشر کتاب اول، خاطرات زندان، آمده است: ... اما ماجرای که باعث شد ما به فکر انتشار کتاب‌های زندان بیافتیم حدود یک سال پیش رخ داد: کانون زندانیان سیاسی، در سوئد در ماه سپتامبر ۲۰۰۲ برای بزرگداشت جان‌باخته‌گان زندان‌های جمهوری اسلامی مراسم یادبودی برگزار کرد. در این مراسم خانمی به نام نازلی از مرگ در تابوت می‌گفت. با تواضع و ساده‌گی می‌کوشید دورانی را که

او و هم سلولی‌هایش در این تابوت‌ها به سر برده بودند، به یاد بیاورد. در طول صحبت‌اش ما را از جلسه به بیرون پرتاب می‌کرد و به اندیشه در مورد یاران و دوستان و مهم‌تر از همه حیثیت و شرف انسانی وادار می‌کرد. آن روز از خود پرسیدم چه می‌توان کرد؟ چه‌گونه باید بار سنگین مسئولیتی را که بر شانه‌هایمان سنگینی می‌کند، سبک کنیم؟...

کار پر زحمت ویراستاری کتاب نخست از کتاب‌های زندان را، بهروز شیدا، منتقد و پژوهشگر ادبی، به لطف به عهده گرفت. از او سپاسگزاریم. کتاب‌های زندان شامل هفت کتاب خواهند بود. کتاب اول: خاطرات، کتاب دوم: قصه‌ها، کتاب سوم: شعرها، کتاب چهارم: نگاه‌ها و نظرها، کتاب پنجم: خاطرات خانواده‌ها، کتاب ششم: خاطرات، کتاب هفتم: کتاب شناسی.

در کتاب اول، خاطرات زندان، نخست مطلب و تحلیل بهروز شیدا را به نام «متن بلند خاطرات زندان» می‌خوانیم: «در متن بلند خاطرات زندان، مرگ نه تنها فاجعه‌ای است که بر سینه می‌نشیند یا دور گلو می‌پیچید، که کابوسی است که به سماجت گرد بام و سر می‌چرخد. زندان‌های جمهوری اسلامی به اتاق انتظار مرگ می‌مانند». سپس در این کتاب، با خاطرات دوازده زندانی از زندان‌های رشت، کرمانشاه، اهواز، بندر انزلی، شیراز، گوهردشت کرج و زندان‌های گوناگون تهران آشنا می‌شویم.

احمد موسوی، ده سال عمر خود را با سرافرازی در زندان‌های هولناک جمهوری اسلامی گذرانده است. یک بار شکنجه‌گر یکی از دنده‌های او را در زیر شکنجه شکست. اما آنان هرگز نتوانستند اراده و عزم راسخ احمد را به امید رسیدن به آزادی بشکنند. احمد، در خاطرات خود از جمله می‌نویسد: «... حال چگونه می‌توانستیم باور کنیم مبارزان را در سطحی چنین گسترده به مسلخ برده باشند. ممکن است از یک بند صد و بیست نفری، نود و شش زندانی اعدام شوند؟ نه! چنین فاجعه‌ای در تصور نمی‌گنجید... با دنده شکسته که هیچ نشانی از التیام نداشت، از سلول خارج شدم. ما را به قرنطینه‌ی دیگری بردند که در دوران حاج داود، قیامت، تابوت و قرنطینه‌ی زندانیان دختر بود... فضای قرنطینه را بند به بند در قالب شعری تصویر کرده‌ام؛ بی‌آن که کاغذ و قلمی در اختیار داشته باشم. هنگامی که از قرنطینه بیرون آمدم، شعر نیز به اتمام رسیده بود؛ شعری با عنوان قرنطینه به یاد همه‌ی آن‌هایی که روزهای قرنطینه و قیامت و تابوت را سرافرازانه پشت سر گذاشتند؛ به یاد آن‌هایی که در قیامت از پای افتادند، به مرز جنون رسیدند و شکستند.

چند سطری از این شعر بلند را که با احساس عمیق انسانی و عشق به زندگی سروده شده است، با هم می‌خوانیم:

«از نشستن بازت می‌دارند.

از خوابیدن منعت می‌سازند،

و چشمان‌ات را در پشت یک نقاب سیاه می‌کاوند،

تا در گمان تیره شان  
باور کنند، خورشید را از تو گرفته اند.

غافل

که اینان - این انسان های سربلند،  
این چشمه های جوشان و پر خروش -  
خود، خورشیدهای فروزان این دیارانند.  
و بهار مهربانانه آن سوی،  
با شاخه های پر طراوت گل سرخ، به میعادشان نشسته است،  
تا خورشید را

در چشم های روشن شان ببینند. (احمد موسوی)

«زندانی سیاسی از هیچ حقی برخوردار نبود. دائم به او یادآوری می شد که از نظر شرعی خون اش  
مباح است، باید می پذیرفت که گناه کار، مجرم و ضدانقلاب است، باید توبه می کرد. اما تازه، بعد از  
پذیرش گناه و ابراز ندامت بدبختی بزرگ تر شروع می شد. زندانی تواب مجبور بود، با آدم فروشی  
و آزار سایر زندانیان، ثابت کند، به راستی پشیمان شده اشت.» (جاسم هردان)

«دختران با پاهای باندپیچی شده و ورم کرده در محلی به نام دفتر مرکزی ی اوین دسته دسته جا به جا  
می شدند. جای نشستن نبود. از همه ی اتاق ها صدای صفیر کابل و ضجه و فریاد می آمد. بازجویی به  
هم کارش گفت: پسره هیچی نمی گه؛ داره زیر کابل می میره. بازجویی دیگر گفت: بذار بمیره. عده ای را  
برای بردن به سمت جوخه ی اعدام به صف کرده بودند...» (نادر ایرانی)

«دست بردار نبودند آدرس می خواستند. یک باره بیضه ام را چنان فشار دادند که از هوش رفتم.  
هنگامی که به هوش آمدم، خیس آب بودم. اما فقط آب نبود. خون بود که با عرق بدن ام مخلوط  
شده بود. کهنه را دوباره در دهانم فرو کردند، پتو را رویم انداختند و دوباره با کابل به کف پاهایم  
زدند... روزها گذشت و من سرانجام بعد از تحمل یازده سال زندان در بیغوله های مرگ آور جمهوری  
اسلامی در روز ۵ خرداد ماه سال ۱۳۷۳ از زندان شهربانی ی رشت آزاد شدم... مطابق آماري که از  
بندهای دیگر به دست آمد، از بند شماره ۴ مردان نود و شش نفر، از بند شماره ۳ مردان، هفتاد و  
پنج نفر، از بند زنان مالک اشتر لاهیجان هفتاد و پنج نفر، از بند انفرادی بیش از سی نفر، اعدام  
شدند. آمار بند دختران نیز روی دیوار بند آن ها نوشته شده بود: بیست و پنج نفر. در ضمن بعضی از  
زندانیانی را که آزاد شده بودند، به بهانه ای به زندان بازگردانده و اعدام کردند. در این مورد هیچ گونه  
آماري در دست نیست.» (محمد خوش ذوق)

«در مهر ماه سال ۱۳۶۸، به اتفاق هم سرم، توسط وزارت اطلاعات کرج دستگیر شدم. در بازرسی از

خانه مان از جمله شعری را کشف کردند که در پاسخ به شعر خمینی سروده شده بود. خمینی سروده بود: من به خال لب‌ات ای دوست گرفتار شدم. جواب شعر با این بیت شروع می‌شد: آن که بر خال لب دوست گرفتار شود، فارغ از سجه و سجاده و دستار شود. من و هم‌سرم را در دو ماشین جداگانه سوار کردند و به سمت زندان گوهردشت بردند. این آخرین برخورد من و هم‌سرم بود. هم‌سرم ناراحتی کلیه داشت. او بعد از سی و پنج روز آزاد می‌شود؛ اما چندی بعد فوت می‌کند؛ بی آن که برای کسی بگوید در زندان بر او چه گذشته است...» (ب. داوودی)

«رفیق محمود را لاجوردی پس از دادگاهی صحرائی به همراه مجاهدین و مبارزان کمونیست به سختی شکنجه کرد و چند ساعت بعد به جوخه‌ی اعدام سپرد. عکس‌هایی که از محمود در پزشکی قانونی گرفته شده بود، نشان می‌داد که دست‌ها و قفسه‌ی سینه‌اش را شکسته‌اند». (ابوالحسن رحیمیان)

«در راهروها و پله‌ها و طبقه‌ها آدم‌هایی از همه گروه‌های سنی و از هر صنف، قشر و طبقه‌ای سرگردان بودند. دختری را دیدم که روی باسن خود می‌خزید. پاهایش باندپیچی شده و به اندازه‌ی متکا باد کرده بودند. می‌خواست به دستشویی برود. از این نمونه‌ها زیاد بودند». (علی فیروزان)

این‌ها تنها گوشه‌های کوچکی از خاطرات زندانیانی است که با هم مرور کردیم. آن‌چه که به نظر من در همه مقالات این کتاب مشترک است، نداشتن بغض و کین و انتقام است. در همه این مقالات چگونگی مبارزه برای لغو شکنجه و اعدام به نوعی نمایان است. قطعاً هر زندانی سیاسی، در مقابل شکنجه و اعدام، به رفتارها و راه‌های متفاوتی متوسل می‌شود. هیچ تئوری از پیشی نمی‌توان برای زندانی سیاسی تعیین کرد که چگونه زیر شکنجه بازجویان بی‌رحم و بی‌عاطفه مقاومت کند؛ یا هنگامی که حکم اعدام می‌گیرد و در انتظار مرگ می‌نشیند چه رفتاری داشته باشد؟ بنابراین مقاومت و عدم مقاومت در زیر شکنجه، بستگی به عکس‌العمل زندانی دارد که نه تنها در مقابل شکنجه‌گران، بلکه در مقابل یک حکومت تنه‌است! چه بسا کم نبودند زندانیانی که در مقابل شکنجه‌های سرسام‌آور تاب تحمل نیاوردند، اما با این وجود باز هم به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. یاد همه جان‌باختگان زندان‌های جمهوری اسلامی، گرامی باد!

فاجعه کشتار زندانیان سیاسی، در سال‌های اوایل انقلاب، سال‌های ۶۰ تا ۶۲ و ۶۷ و پس از آن به وحشیانه‌ترین شکلی ادامه دارد. هنوز ابعاد واقعی جنایات جمهوری اسلامی بر علیه زندانیان سیاسی معلوم نشده است. اما در برابر این پیام‌آوران مرگ و نیستی و زور و ستم جمهوری اسلامی، خون و انتقام نیست که سخن می‌گوید، بلکه شعور انسانی است که فریاد دفاع از موجودیت انسان را سر می‌دهد.

با خواندن «کتاب بلند تیز دندان»، به ابعاد دیگری از جنایات و وحشی‌گری‌های جمهوری اسلامی، پی می‌بریم و این انگیزه را در انسان به وجود می‌آید که باید کاری کرد تا در ایران، یک بار برای

همیشه زندان و زندانی سیاسی و شکنجه و اعدام لغو گردد. مسلماً هیچ انسانی شایسته زندان، شکنجه و اعدام نیست. باید پیرامون لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی و اعدام افکار عمومی قوی شکل گیرد تا در آینده هیچ حکومتی جرات نکند، هم‌چنان زندان و شکنجه و اعدام را بر علیه مخالفین خود به کار گیرد و انتقام و خشونت را بازتولید کند. این کاری است که با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برپایی جامعه‌ای آزاد، برابر، انسانی و شاد امکان‌پذیر است.

۱۶ سپتامبر ۲۰۰۳

برگرفته از: جهان امروز ۱۱۴